

دولت روحانی و ظریف و بن‌بست در مذاکرات اتمی

میلاد اسماعیلی



کشورهایی مانند ژاپن که دارای ده ها راکتور فعال اتمی بوده‌اند، برای آنان از نظر اقتصادی به صرفه نبود که سوخت خود را از بازار بخرند. اما کشوری مانند ایران که در حال حاضر فقط یک راکتور دارد، داشتن چرخه سوخت هیچ گونه توجیه اقتصادی ندارد. در واقع مانند این است که شما برای یک لیوان شیر، یک گاوداری تاسیس کنید.

دولت روحانی و ظریف تا این مسئله را حل نکند، بن‌بست در مذاکرات برطرف نخواهد شد.

بند چهاران پی تی حق برخورداری از انرژی هسته‌ای صلح آمیز را برای کشور امضاکننده به رسمیت می‌شناسد. اما در مورد مسئله غنی‌سازی ذکری به میان نمی‌آورد. ایران از همین موضوع استفاده می‌کند. یک منطق روشن و توجیه اقتصادی در مورد غنی‌سازی وجود دارد که در هفت بند زیر خلاصه می‌کنم:

۱- غنی‌سازی با داشتن راکتور اتمی و تکنولوژی صلح‌آمیز هسته‌ای متفاوت است. در واقع این دو، دو تکنولوژی کاملاً مجزا هستند.

۲- کشورهایی مانند ژاپن که دارای ده ها راکتور فعال اتمی بوده‌اند، برای آنان از نظر اقتصادی به صرفه نبود که سوخت خود را از بازار بخرند. اما کشوری مانند ایران که در حال حاضر فقط یک راکتور دارد، داشتن چرخه سوخت هیچ گونه توجیه اقتصادی ندارد. در واقع مانند این است که شما برای یک لیوان شیر، یک گاوداری تاسیس کنید.

۳- کشوری مانند استرالیا که دارای منابع غنی اورانیوم (اگر درست بگوییم با حدود ده هزار تن صادرات در سال) می‌باشد، هنوز برای خود به توجیه اقتصادی در تاسیس چرخه سوخت نرسیده‌است، در حالی‌که ایران دارای منابع ناچیزی از اورانیوم است. گفته می‌شود کل ذخیره اورانیوم ایران به سه هزار تن می‌رسد. ایران بخش اصلی اورانیوم خود را برای غنی‌سازی از آفریقای جنوبی خریداری کرده بود.

۴- قرارداد روسیه با ایران در مورد ساخت راکتور بوشهر، همراه با تضمین دائم در تامین سوخت آن است. ایران مدعی است که در مورد ساخت راکتور به روسیه اعتماد می‌کند اما در مورد تامین سوخت به آن کشور اعتمادی ندارد!

۵- سوخت فعلی در راکتور بوشهر نیز توسط روسیه تامین شده، نه خود ایران!

۶- خرید رادهای سوختی از بازار بسیار منطقی‌تر است. چرا که هم این سوخت با تکنولوژی بسیار برتر و امن‌تری از تکنولوژی نوپا و در عین حال قدیمی (با الگوی پاکستانی) ایران برخوردار است و هم کشور تامین کننده سوخت، وظیفه برگرداندن زباله اتمی را نیز بعهدہ می‌گیرد و ما لازم نیست که خود را گرفتار دفن زباله اتمی بکنیم. با توجه به این که تکنولوژی این کار را نیز نداریم.

۷- با توجه به توضیحات بالا هر آدم عاقلی می‌فهمد که اصرار بر داشتن چرخه سوخت، به نیت دیگری صورت می‌گیرد. ایران میلیاردها دلار خرج چرخه سوخت کرده است. صدها سال طول خواهد کشید تا صرفه جویی ایران در تولید برق این سرمایه‌گذاری را برگرداند. خب، کدام آدم عاقلی است که چنین سرمایه‌گذاری احمقانه‌ای بکند؟!

از طرفی هم وزارت امور خارجه ایران، گزارش جدید آژانس درباره کاهش یا توقف برخی از فعالیت‌های اتمی این کشور را رد کرد. مرضیه افخم، سخنگوی وزارت امور خارجه ایران گفته است: "همان‌طور که سازمان انرژی اتمی اعلام کرد ممکن است برخی از فعالیت‌ها در مسیر خود بر اساس زمان‌بندی پیش‌بینی شده پیش نرود اما به هیچ‌وجه توقف یا کاهش در فعالیت‌های هسته‌ای رخ نداده است."

آژانس بین‌المللی انرژی اتمی در گزارش فصلی اخیر خود خبر داده که ایران پس از روی کار آمدن حسن روحانی، رئیس‌جمهور میانه روی این کشور، توسعه فعالیت‌های اتمی‌اش را متوقف کرده است.

سخنگوی وزارت امور خارجه ایران ۲۸ آبان (۱۹ نوامبر) در جلسه هفتگی با خبرنگاران صحبت کرده است. این نشست یک روز پیش از آغاز دور جدید گفت و گوه‌ای اتمی ایران و گروه پنج بعلاوه یک برگزار شده است.

او در پاسخ به سئوالی درباره پیش‌بینی‌اش در مورد نتیجه دور جدید مذاکرات گفته است چنین کاری را دقیق و درست نمی‌داند.

سخنگوی وزارت امور خارجه ايران گفته کشورش اميدوار است در نهايت اين مذاکرات به لغو تحریم‌ها بيانجامد.

در همین حال عباس عراقچی، از مذاکره کنندگان ارشد اتمی ایران به خبرگزاری فارس گفته است که در دور پیشین مذاکرات، اعتماد گروه ایرانی درباره نحوه مذاکرات سلب شد. او گفته مواردی که به متن اولیه توافق اضافه شد، "زیاده خواهی" بود. او در عین حال افزوده است "صرفنظر از اینکه ماهیت این زیاده‌خواهی برای ما قابل قبول باشد یا نه، اصولاً با این روند زیاده‌خواهی در طول مذاکرات مخالفیم."

و درست در آستانه مذاکرات گروهی از نمایندگان مجلس قصد دارند طرحی دوفوریتی را در صحن علنی مجلس به تصویب برسانند که اساس آن، ملزم کردن دولت به توسعه زیرساخت‌های غنی‌سازی اورانیوم ۲۰ درصد و کامل کردن چرخه تولید سوخت هسته‌ای و تکمیل راکتور آب سنگین اراک است.

این الزامات دقیقاً در مقابل نکاتی قرار دارند که دولت فرانسه با پافشاری بر آنها از رسیدن به توافقی میان ایران و گروه ۵+۱ (نشست ۱۶ تا ۱۸ آبان در ژنو) جلوگیری کرد؛ توقف غنی‌سازی بیست درصدی، کنترل بین‌المللی تمامی تأسیسات هسته‌ای ایران، کاهش ذخایر غنی شده ایران و توقف کار تأسیسات آب سنگین اراک.

با این تفاسیر چگونه میتوان به نتیجه‌ی این مذاکرات خوش بین بود؟!

حال برای عوام‌فریبی بیندازند گردن اسرائیل و عربستان و فرانسه، راه بجایی نمی‌برند. ممکن است عده‌ای مردم ناآگاه و هیجان‌زده‌ی خودمان را دنبال خود بکشد، اما جامعه بین‌المللی این‌قدر ساده نیست.

اهمیت مبارزه بر سر فضاهای شهری



گفت‌وگوی جدلیه با دیوید هاروی
ترجمه پرویز صداقت

پس این که چه‌گونه شهرها شکل می‌گیرد، هزینه‌های زندگی ما چه هستند، چه‌گونه رانت جریان‌های درآمدی به فضاها را طبقه‌بندی می‌کند و چه‌گونه گتوها شکل می‌گیرد همه متأثر از این مبارزه است. در اینجا باید از گتوسازی بگوییم که در گذشته برای فقرا صورت می‌گرفت، اما اکنون ثروتمندانند که گتوهایی برای خودشان تشکیل می‌دهند و خودشان را در برابر جهان محصور می‌کنند.

چرا مبارزات شهری در پروژه‌های دگرگونی اجتماعی اهمیت دارند؟ اهمیت بازیابی فضای عمومی در جنبش‌های اجتماعی چیست؟ و در این لحظه تیره ناهمگونی مفرط شهری و نابرابری‌های اجتماعی، چه‌گونه باید در مورد آن‌چه امکان‌پذیر است بازاندیشی کنیم؟ برای آموزه‌هایی در مورد این پرسش‌ها در ۲۴ اکتبر ۲۰۱۳ با دیوید هاروی گفت‌وگو کردیم. هاروی استاد ممتاز انسان‌شناسی و جغرافیا در مرکز تحصیلات تکمیلی دانشگاه سیتی نیویورک، مدیر مرکز مکان، فرهنگ و سیاست و نویسنده‌ی کتاب‌های متعدد پیشگامانه از جمله عدالت اجتماعی و شهر (۱۹۷۳)، محدودیت‌های سرمایه (۱۹۸۲)، فضاهای امید (۲۰۰۰)، تاریخچه نولیبرالیسم (۲۰۰۵) و شهرهای شورشی: از حق به شهر تا انقلاب شهری (۲۰۱۲) است. در این گفت‌وگو، هاروی نشان می‌دهد که چه‌گونه مبارزات بر سر فضای شهری و کیفیت زندگی شهری در محله‌ها برای درک پویای مبارزه‌ی طبقاتی ضروری است. وی بر اهمیت پیوند مبارزات در پروژه‌های دگرگونی اجتماعی و دعوت به مفهوم‌سازی دوباره‌ی طبقه‌ی کارگر تأکید دارد تا شامل همه‌ی «آن مردمی شود که زندگی شهری را تولید و بازتولید می‌کنند».

پروفسور هاروی، بسیار مفتخر و سپاسگزاریم که فرصت یافتیم با شما مصاحبه کنیم. پرسش نخست ما چنین است: برای افراد و جنبش‌های دلمشغول دگرگونی اجتماعی و سیاسی، چرا مبارزه بر سر فضای شهری (یا فضا و تولید آن به طور عام) در تحقق دگرگونی اجتماعی اهمیت دارد؟

چارچوب نظری ساده‌ای به شما خواهیم داد که از مطالعات و نوشته‌هایم درباره‌ی جلد دوم سرمایه به دست می‌آید. استدلال ساده‌ی عمومی که مارکس انجام می‌دهد این است که ارزش اضافی، سود، در کنش تولید خلق می‌شود. البته جلد یکم سرمایه که جلدی است که همه می‌خوانند به تمامی درباره‌ی تولید است. اما حتی در جلد یکم مارکس روشن می‌کند که هیچ ارزشی نمی‌تواند وجود داشته باشد مگر این که در بازار تحقق یابد. بنابراین همان‌طور که وی در گروندریسه می‌گوید، این وحدت متناقض بین تولید و تحقق است که عملاً آن‌چه را که به سرمایه مربوط است رقم می‌زند.

اکنون اگر در این مورد بیندیشید می‌توانید ببینید که تولید^۵ ارزش اضافی خلق می‌کند، اما علاوه بر آن می‌توانید ببینید که ارزش ضرورتاً در نقطه‌ای که تولید می‌شود محقق نمی‌شود - ارزش در جای دیگری محقق می‌شود. مثلاً ارزش می‌تواند در کارخانه‌ای چینی تولید شود و فروشگاه والمارت در شهر کلمبوس در ایالت اوهایو و جاهای دیگر تحقق آن را رقم بزند. بنابراین شهرنشینی به شیوه‌های متعددی میدان تحقق ارزش اضافی است. ارتباطی درونی در گردش سرمایه بین تولید و تحقق وجود دارد و مبارزات در سپهر شهری درست به همان اندازه مبارزات در فضای کار برای تولید و تحقق ارزش اهمیت دارد.

اکنون، کارگران می‌توانند برای دستمزدهای بالاتر و اوضاع کاری بهتر مبارزه کنند و شاید در فرایند تولید موفق شوند. اما از موضع آن‌ها، آنان در این حالت پول بیشتری می‌گیرند، به خانه بازمی‌گردند و درمی‌یابند که ناگهان پول را باید به شکل اجاره‌های بالاتر، هزینه‌های کارت اعتباری، صورتحساب تلفن و مانند آن به بورژوازی بازگردانند. بنابراین از موضع کارگر نگرانی‌ای وجود دارد که صرفاً مربوط به آن چیزی نیست که در نقطه‌ی تولید رخ می‌دهد بلکه علاوه بر آن زیادی هزینه‌های مسکن، هزینه‌هایی که باید برای اجناس و خدمات، کالاها در فروشگاه‌ها بپردازد، هزینه‌های پنهان ناشی از پرداخت بهره‌ی وام‌های رهنی و همه‌ی چیزهایی از این قبیل مایه‌ی نگرانی کارگر است.

پس، به تعبیر من این دو شکل مبارزه‌ی طبقاتی که در بسیاری از نظریه‌ها کاملاً جدا ازهم حفظ می‌شود، یک وحدت متناقض دارند. بنابراین مبارزاتی که در شهرها بر سر زندگی روزانه در جریان است درست به همان اهمیت مبارزاتی است که در محیط کار جریان دارد. این وحدت همواره برای من اهمیت داشته است هرچند بسیاری ترجیح می‌دهند آن را به رسمیت نشناسند.

پس این که چه گونه شهرها شکل می‌گیرد، هزینه‌های زندگی ما چه هستند، چه گونه رانت جریان‌های درآمدی به فضاها را طبقه‌بندی می‌کند و چه گونه گتوها شکل می‌گیرد همه متأثر از این مبارزه است. در اینجا باید از گتوسازی بگوییم که در گذشته برای فقرا صورت می‌گرفت، اما اکنون ثروتمندانند که گتوهایی برای خودشان تشکیل می‌دهند و خودشان را در برابر جهان محصور می‌کنند.

بنابراین این را مسئله‌ی واحدِ یگانه‌ای می‌بینم، هرچند بین آنچه در نقطه‌ی تولید رخ می‌دهد و آنچه در فضای زندگی رخ می‌دهد چیزی که وحدت متناقض می‌نامم رخ می‌دهد. اکنون، بحث این است که شما می‌توانستید واقعاً پیروزی‌های بسیار بزرگی در نقطه‌ی تولید داشته باشید و بعد در فضای زیست همه را از دست بدهید. اجاره‌های فزاینده کارگران را آشفته می‌کند - و اگر به سرمایه به طور عام نگاه کنیم واقعاً می‌توانیم درست الان آن را مشاهده کنیم - که از طریق اجاره‌های سنگین مسکونی، هزینه‌های تلفن و مانند این‌ها، این مازاد از کارگران پس گرفته می‌شود. وقتی به دانشجویان درس می‌دهم این موضوع برایم مهم است. می‌توانم به صورت نظری درباره‌ی مکان کار به آن‌ها درس بدهم، اما اغلب دانشجویان در محیط کار نیستند. اما اگر صحبت را از اجاره‌هایی که می‌پردازند آغاز کنید آنان دقیقاً می‌فهمند درباره‌ی چه چیزی صحبت می‌کنید. به آن‌ها می‌گویید آنان برسر همان چیزها می‌جنگند و بنابراین درگیر بازی مبارزه‌ی طبقاتی‌اند. برای من، برای درک پویای آنچه به مبارزه‌ی مربوط طبقاتی می‌شود مبارزات بر سر فضای شهری و کیفیت زندگی روزانه در محله همان‌قدر اهمیت دارد. البته نکته‌ی باورنکردنی درباره‌ی سرمایه انعطاف‌پذیری فوق‌العاده‌ی آن است؛ اگر در این جا ضرر کند، آن‌جا سود می‌برد. ما دوره‌ای در سوسیال‌دموکراسی داشتیم که در محل کار قدرتش کم شد، و تلاش کرد مازادی به همان میزان را از این سازوکارهای دیگر برگرداند. به گمانم جای تأسف دارد که در بسیاری از شیوه‌های فکری، از جمله در سنت مارکسیستی، آنچه در فضای زندگی رخ می‌دهد مسئله‌ای ثانوی در نظر گرفته می‌شود. اگر همه آن را نکته‌ای ثانوی در نظر بگیرند سرمایه خیلی خوشحال است، زیرا در این حالت به مثابه بخشی از پویای مبارزه‌ی طبقاتی به آن قلمرو نزدیک نمی‌شوند. به نظر من، وحدت متناقض بین تولید و تحقق در چگونگی تفکر درباره‌ی رابطه‌ی بین تولید ارزش، و ارزش اضافی و تحقق آن اهمیت دارد.

البته یکی از مسایل نظریه‌ی مارکسیستی این است که هیچ‌کس جلد دوم سرمایه درباره‌ی فرایند تحقق را مطالعه نمی‌کند. همه درباره‌ی

فرایند تولید می‌گویند اما هیچ‌کس از فرایند تحقق بحث نمی‌کند. جلد دوم کتاب بسیار سخت‌خوانی است، اما فکر می‌کنم نادیده گرفتن این قسمت کمبودی جدید در تحلیل‌های رادیکال است که وحدت بین تولید و تحقق را نمی‌بیند.

✖ در حالی‌که بر ریشه‌های شهری شورش‌های پارک گزی در استانبول بیشتر تأکید شد، این ریشه‌ها در شورش‌های عربی کم‌تر مشهود است – هرچند مثلاً در مصر بحران مسکن و عدم امکان بزرگسالان جوان برای تأمین مسکن به منظور آغاز زندگی خانوادگی مشکلات شایعی بوده است. مشخصه تفاوت بین جایگیری بحران شهری در این دو شورش را چه‌گونه بیان می‌کنید؟

خب، من کارشناس در مورد استانبول یا قاهره نیستم، بنابراین باید بگویم که خیلی ناشیانه است که کارشناس جهانی در اموری باشم که چیزی درباره‌اش نمی‌دانم. با این حال، من درست قبل از شورش در استانبول بودم و البته آن‌قدر درباره‌ی استانبول می‌دانم که دیدم دستخوش فرایند حیرت‌انگیز بازتوسعه‌ی شهری است. جرثقیل‌های ساختمانی در هرجایی بود! اقتصاد ترکیه دومین اقتصاد دارای سریع‌ترین رشد در جهان است و البته ساختمان و شهرنشینی در نحوه‌ی رشدش نقش بازی می‌کنند. اما این یک حباب است و در جریان حباب مردم جابه‌جا می‌شوند. من خیلی نامحبوب شدم چون به رادیوی آن‌جا رفتم و به آن‌ها گفتم که استانبول مرا به یاد مادرید در ۲۰۰۵ درست قبل از سقوط می‌اندازد. علیه جابه‌جایی‌هایی که در استانبول جریان دارد مبارزات زیادی وجود داشت. از بخت خوب من، همکارانی آن‌جا داشتم که مرا به بخش‌های مختلف شهر بردند و نوسازی‌ها و خلع مالکیت‌هایی را که رخ می‌داد نشانم دادند. به نظرم در این وضعیت جنبش‌های شهری – اجتماعی آشکارا دچار اضطراب می‌شوند. علیه این پروژه‌های کلان که دولت برای شهر طراحی کرده بود اعتراض‌هایی وجود داشت. وقتی برنامه‌های میدان [تقسیم] را اعلام کردند اصلاً شگفت‌زده نشدم که شاهد نوعی واکنش نسبت به آن بودم. اما براساس اطلاعات موجود این واکنش از همان نوع کانونی برخوردار نبود که مصر و به طور کلی شمال آفریقا داشت. در شمال آفریقا زمینه‌ی بسیاری از مبارزات^۵ شورش‌های مکرر نان بود که طی پانزده تا بیست سال گذشته رخ داده است. هزینه‌ی سنگین معاش یک مسئله‌ی جدی است، اما مردم نیز افزایش وسیعی در نابرابری می‌دید که دوروبرشان پدیدار می‌شود، روشن است که فساد زیادی وجود دارد. وقتی شورش‌های عربی در قاهره رخ داد نخستین گمانم این بود که چه قدر به پاریس در انقلاب ۱۸۴۸ فرانسه شبیه است. پاریس ۱۸۴۸ و قاهره‌ی امروز

شباهت‌های جالبی دارند. در پاریس در ۱۸۴۸ مردم تصمیم گرفتند از شاه لویی فیلیپ خلاص شود. آنان از شاه خلاص شدند اما این بخش ساده‌ی ماجرا بود. این‌ها را روزهای فوریه‌ی ۱۸۴۸ نامیده‌اند. مشابهنش شورش‌های ۲۵ ژانویه (۲۰۱۱) در مصر بود که به سقوط مبارک منجر شد. در پاریس چند ماه بعد در طی روزهای ژوئن ۱۸۴۸ در برابر شورش کارگران از طریق دستگاه نظامی^۵ نظم اعاده و شورش سرکوب شد. در مورد پاریس آگاهی از نحوه‌ی برخورد با مردم از الجزایر که آن زمان مستعمره‌ی فرانسه بود به فرانسه آورده شد. دستگاه نظامی با مردم در بلوارها مانند سوژه‌های استعماری برخورد و به آن‌ها شلیک می‌کردند. این پایان شورش بود. آنچه بعد از سرام ژوئن ۲۰۱۳، در سوم ژوئیه در مصر رخ داد با سرکوبی که نظامیان تحمیل کردند، به روزهای ژوئیه شباهتی غیرعادی دارد. اما در قاهره این یک انقلاب سوسیالیستی نبود؛ بیشتر انقلاب جمهوری‌خواهانه‌ی بورژوازی با هدف رهایی از فساد و نابرابری بود که تلاش می‌کرد جامعه‌ای دموکراتیک‌تر خلق کند. مطمئن نیستم که این شبیه‌سازی چه قدر مفید است و تا چه حد می‌توانم به آن ادامه دهم. همچنین ائتلاف روشنی از نیروها وجود داشت که در قاهره پدیدار شد که می‌تواند شباهت‌هایی با استانبول داشته باشد. جنبش‌های کارگری در قاهره پدید آمد - آن‌ها نیز مدتی با هیجان جریان داشت. بنابراین، یک جنبش کارگری وجود داشت که به آن پیوست، جنبش جوانان آشکارا ناراضی وجود داشت و مردم شهر بودند که از نابرابری، قیمت بالای معاش، و فساد ناراضی بودند. اما این ائتلاف در قاهره کاملاً ناهمگون بود و فکر می‌کنم همان مسئله در استانبول کاربرد داشت. مثلاً در استانبول هواداران فوتبال از باشگاه طبقه‌ی کارگر (بشکیتاش) به اعتراضات پیوستند. آنان شعارهای جنسیت‌گرایانه می‌دادند که فمینیست‌ها با آن مخالف بودند. به آن‌ها گفتند که باید شعارهایشان را تغییر دهند و آن‌ها در عمل این کار را کردند. بنابراین در هر دو مورد ائتلاف‌های ناهمگونی با تمرکز بر نارضایتی از رژیم وجود داشت که به شیوه‌ای خودکامانه عمل می‌کرد و نظرخواهی را تاب نمی‌آورد. نمی‌گویم که هیچ یک از این دو انقلاب‌های سوسیالیستی بودند. آن‌ها شورش‌ها شهری حول نارضایتی بودند. در استانبول - و این یک مورد کلاسیک است که شباهتش با پاریس خیلی زیاد است - دولت مرکزی ترکیه به استانبول علاقه ندارد. استانبول مانند دیگر کانون‌های مهم شهری، کانون مخالفان است. بنابراین، در حالی که دولت خودش حقیقتاً ضد شهر نیست چرا که از این نوع توسعه‌گرایی شهری نفع می‌برد، آنان مسلماً مدافع آن نیستند که مردم در این نواحی چیره شوند.

اما نمیتوان نارضایتی از اردوغان را مشابه نارضایتی از مبارک دانست؟

در هر دو مورد این اقتدارگرایی است که مردم علیه‌اش می‌ایستند و همچنین در هر دو مورد سطوح به‌شدت بالایی از فساد وجود دارد. این‌ها رژیم‌هایی‌اند که بر سطحی از فساد بنا می‌شوند. نمی‌گویم که فساد در جاهایی مثل ایالات متحد وجود ندارد تنها تفاوت آن است که در ایالات متحد قانونی است [در این‌جا هاروی به تأمین مالی دارای ضمانت قانونی کارزارهای سیاسی به دست شرکت‌ها، انجمن‌ها و کمیته‌های اقدام سیاسی اشاره می‌کند] (۱)

همسانی‌ها (یا ناهمسانی‌ها)ی جنبش تسخیر وال‌استریت و شورش‌های عربی همچنان مورد بحث است. در حالی که برخی از مشارکت‌کنندگان در جنبش تسخیر وال‌استریت ادعا می‌کنند این جنبش ملهم از شورش‌های عربی است، دیگران شرایط این جنبش‌ها را متفاوت و بنابراین غیرقابل قیاس می‌بینند. شما تفاوت بین جنبش تسخیر وال‌استریت و شورش‌های عربی را با توجه به ناهمگونی‌ها و بی‌عدالتی‌های اجتماعی که در متن هر دو وجود داشت چه‌طور ارزیابی می‌کنید؟

برداشت من از «بهار عربی» یک جنبش وسیعاً مردمی است که انواع نارضایان از رژیم حاکم را که بی‌اعتنا به مردم بود گرد هم آورد. من عمیقاً با جنبش تسخیر وال‌استریت آشنا نیستم چون آن سال در فرصت مطالعاتی بودم. دانشگاه را ترک کرده بودم و ۱۰ روز بعد وال‌استریت را تسخیر کردند. اگر به ترکیب مردمی که در جنبش تسخیر وال‌استریت درگیر شدند نگاه کنید در هیچ‌جا همان تنوع ترکیبی مردمی را که در میدان تحریر یا حتی در پارک گزی پدیدار شدند نمی‌بینید. گروه کوچکی بود که به لحاظ ایدئولوژیک به‌شدت از تفکر آنارشیستی و آتانومیستی الهام گرفته بودند. افرادی بودند با دستورکاری رادیکال که می‌خواستند این دستورکار را مطرح کنند. گروه خیلی کوچکی بود که سپس خود را مدعی سخن‌گویی برای «۹۹٪» خواند. جنبش تسخیر وال‌استریت به لحاظ نظری جالب بود زیر هیچ‌گاه با این ایده موافق نبودند که یک جنبش پیشاهنگ هستند، اما در حقیقت بودند و این تناقض اصلی‌شان بود. مسایل درونی بسیاری وجود داشت که این جنبش را چه‌گونه به چیزی متفاوت بدل کرد. برخی قوانین برقرار شد. همه چیز بایست به صورت افقی می‌بود. فکر کنم از «بهار عربی» الهام‌هایی گرفته بودند در این مفهوم که می‌شود بیرون رفت و به چیزی دست یافت. نقطه‌ی کانونی در همه‌ی این جنبش‌ها اهمیت داشت. البته هانری لوفبور می‌گوید که این برای کنش‌گری سیاسی اهمیت مبرم

دارد و در هر دو مورد «بهار عربی» و جنبش تسخیر والاستریت تسخیر مکان‌های نمادین مرکزی را می‌بینید. اما فکر می‌کنم اگر به شمار مردمی که در جنبش تسخیر بودند و آنانی که در میدان تحریر یا پارک گزی بودند توجه کنید شباهت‌های توده‌ای واقعی بین آن‌ها اصلاً نمی‌یابید. با این حال، هر دو از نابرابری اجتماعی سخن می‌گفتند. هرچند در جنبش تسخیر این یک گروه رادیکال کوچک بود فکر می‌کنم گفت‌وگوی سیاسی در ایالات متحد را تغییر دادند. آنان مسئله نابرابری اجتماعی را به سطحی ارتقا دادند که در آن سطح بایست مطرح شود. پیش از تسخیر اصلاً بحث نابرابری مطرح نمی‌شد به گمان من انتخاب دوباره‌ی او باما تا اندازه‌ای به خاطر مسئله نابرابری اجتماعی بود. در نیویورک ما در آستانه‌ی انتخاب یک شهردار جدید، بیل دوبلاسیو هستیم که دیگر به طبقه‌ی میلیاردرها تعلق ندارد، از وجود دو شهر صحبت می‌کند، یکی برای ثروتمندان و یکی برای فقرا و می‌خواهد کاری در مورد نابرابری اجتماعی انجام دهد [در پنجم نوامبر، بعد از این که مصاحبه انجام شد دوبلاسیو انتخاب شد]. بنابراین بله جنبش تسخیر والاستریت با مطرح کردن مسئله نابرابری اجتماعی در پیشگاه تفکر همگانی تأثیر بزرگی داشت.

✖ پرسش بعدی‌مان قرار بود در این‌باره باشد که آیا فکر می‌کنید جنبش تسخیر والاستریت به مثابه یک جنبش کم‌تر از سطح انتظار بود و آیا تأثیر آن خاتمه یافته است، اما به نظر می‌رسد مایلید استدلالی متضاد داشته باشید، جنبش تسخیر برخی از مباحث مهم را پیش رو گذاشت که پیش‌تر از آن بحث نمی‌شد.

بله، فکر می‌کنم تأثیر مهمی داشت، اما نه بر مبنای خواسته‌های خودش. خواسته‌های خودش بیشتر درباره‌ی رادیکالیزه کردن شهر و بنا کردن کمون‌های اتونومیستی - آنارشویستی در همه‌جا بود. نکته‌ی جالب آن است که جنبش تسخیر تمام نشده است. این جنبش در محله‌های نیویورک نسبتاً فعال است و انبوهی از مردم را گردآورد که به سرعت و به شکلی مؤثر به توفان سندی واکنش نشان دادند. به همین خاطر بازتاب خیلی گسترده‌ای در رسانه‌ها یافتند زیر عملاً سریع‌تر از صلیب سرخ یا سازمان مدیریت اضطراری فدرال عمل کردند. تصور نمی‌کنم که گفتن از این که همه چیز تمام شده منصفانه باشد. آنان وقتی از فضای مرکزی نمادین بیرون رانده شدند برجستگی سیاسی‌شان را از دست دادند. اگر درون محله‌های نیویورک پراکنده باشید کسی نمی‌فهمد آن‌جا چه می‌کنید، اما هنوز کار بسیاری در محله‌های نیویورک در دست انجام است.

آیا این به نحوه‌ی تجسم جنبش‌های اجتماعی ربط دارد؟ این ایده وجود دارد که شاید وقتی مردم دیگر در خیابان‌ها نیستند جنبش پایان یافته است، اما شما می‌گویید به رغم آن که جنبش تسخیر وال‌استریت پراکنده شد، کار آن‌ها در میدان سیاست در شهرهایی مانند نیویورک شکل دوباره‌ای به خود گرفت؟

بخش مهمی از سیاست^۵ نمادین است. در سطح نمادین به چیزی دست یافتند که در سطح سازمانی در دستیابی به آن موفق نبودند و آن دستاورد نمادین واقعاً تا اندازه‌ای مهم است. شهردار جدید قول داده که نخستین کاری که انجام دهد وضع یک مالیات اضافی روی ثروتمندان به منظور تأمین خدمات پیش‌دبستانی برای کل شهر است. به اعتقاد من اگر این واقعیت نبود که جنبش تسخیر مسئله‌ی نابرابری اجتماعی را قاطعانه در دستورکار قرار داد یک داوطلب شهرداری با اطمینان از این امر سخن نمی‌گفت.

هم جنبش تسخیر و هم اعتراضات گوناگون درخاورمیانه از تسخیر مکان‌های عمومی (پارک‌ها، میدان‌ها) به مثابه عنصر کلیدی در تاکتیک‌هایشان بهره بردند. در مورد این که این تاکتیک‌های مکانی نوعی از جنبش‌ها را که پدیدار شده شکل داده است چه فکر می‌کنید و این تاکتیک‌ها چه سیاست و امکاناتی فراهم می‌کند و محدودیت‌هایشان چیست؟

بله فکر می‌کنم مرکزیت فضاهایی که این جنبش‌ها تسخیر می‌کنند از اهمیت برخوردار است. اگر فضایی مرکزی را تسخیر کنید مورد توجه‌ای واقع می‌شوید که در غیر این صورت این توجه را جلب نمی‌کردید. تا اندازه‌ای که بخش اعظم سیاست^۵ نمادین است، این جنبش‌های نمادین برای دستیابی به چیزی حقیقی اهمیت دارند.

یکی از چیزهایی که پیرامون جنبش تسخیر پدیدار شد این است که فضاهای عمومی تا چه اندازه کمون‌های سیاسی تلقی می‌شوند. تصدیق می‌کنیم که فضاهای عمومی بسیاری دوروبرمان است اما هیچ کدام در اختیار مردم نیست تا آن‌چه را مایل‌اند در آن انجام دهند. فضای عمومی یک فضای نظارت شده است که در آن هدف مشترکی وجود ندارد. این تأکید تازه‌ای است که اکنون در شهر در مورد مسئله‌ی کمون‌ها می‌شود: آیا فضاهای مشترک جایی است که عملاً می‌توانیم گردهم‌آییم؟ نکته‌ی دیگر که در مورد جنبش تسخیر قابل توجه است این است که با چه سرعتی سرکوب پلیس رخ داد. ما جنبش مشابهی را در جناح راست می‌بینیم: تی پارتی. هفته‌ی گذشته تی پارتی موانع حول بنای یادبود

جنگ جهانی دوم در واشنگتن را برداشت، نرده‌ها را کند و آن‌ها را جلوی کاخ سفید انداخت. پلیس هیچ کار خاصی انجام نداد. اما اگر در پارک زاکوتی [فضای عمومی به مالکیت خصوصی درآمده که کانون اعتراضات جنبش تسخیر وال‌استریت در نیویورک بود] یک اینچ جلو بروید بی‌درنگ بازداشت‌تان می‌کنند. فکر می‌کنم این نابرابری در این که پلیس چه کسی را بازداشت می‌کند اکنون در معرض توجه عمومی قرار می‌گیرد. فکر می‌کنم که مبارزات بر سر این فضاهای نمادین بخش مهمی از تاکتیک‌های چپ است.

در نزد جغرافی‌دانان مارکسیست، تغییرات در تولید وضعیت شهری (سرمايه‌داری، نولیبرالی و مانند آن) برای عدالت اجتماعی ضروری است. با این‌حال بسیاری از نظریه‌پردازان و کنشگران دیگر همچنان بر مبارزات در محل کار تأکید می‌کنند. آیا بار دیگر شورش‌های تسخیر و عربی توجه مبارزه‌ی طبقاتی را به وضعیت شهری معطوف می‌کنند؟

شما باید بر هردو باهم تأکید کنید. اگر مکان‌های کاری و نه شهر را تغییر دهید. اگر مردم، بدون سکونت‌گاه مقرون به‌صرفه در شرایط اسکان وحشتناک زندگی می‌کنند، اگر مردم بی‌خانمان باشند حتی وقتی کار می‌کنند، آن‌گاه جنگیدن و حتی پیروزشدن در مبارزات در محیط کار هنگامی که شهر ویرانه‌ای روبه‌زوال است راه به جایی نمی‌برد. مثلاً در ورشکستگی دیترویت این مسایل پدیدار شد. این جنبه‌ی مهمی است از آنچه مبارزات ما باید پیرامونش باشد، به نظرم خیلی عجیب است که کم‌تر کسی به این موضوع به مثابه وحدت مبارزات می‌اندیشد. به لحاظ ایدئولوژیک حزب کارگران سوسیالیست در بریتانیا که یکی از احزاب قدرتمندتر چپ در اروپا است، کارگردمدار و کارخانه مدار است، با این‌حال یکی از موفقیت‌آمیزترین اقداماتش بر سر مالیات سرانه بود که یک مسئله‌ی شهری است. با این مسئله بود که از مارگارت تاچر خلاص شدند. عملاً از طریق مسئله‌ی شهری بود که حزب تا اندازه‌ای در سیاست مؤثر بود - از طریق اصلاح مالی دولت محلی - که تفاوت مهمی ایجاد کرد.

بیانیه‌ی قدیمی فوق‌العاده‌ای از گرامشی که البته به‌شدت پشتیبان شوراهای کارگری بود یافتم که تاریخش به ۱۹۱۸ بازمی‌گردد و در آن می‌گوید که شوراهای کارگری صرفاً به آنچه در خط کار رخ می‌دهد علاقه‌مندند. خیلی مهم است که شوراهای کارگری با سازمان‌های محله‌ای تکمیل شوند چون سازمان‌های محله‌ای مادامی که رفتگرها، کارگران حمل‌ونقل، و کارمندان بانک و افراد دیگر را دربرگیرد درک بهتری از وضعیت طبقه‌ی کارگر به طور کلی دارد، در مقایسه با شوراهای

کارگری که صرفاً ایده‌هایی در مورد خطوط خاص تولید صنعتی دارند، گرامشی گفت: «بگذارید این دو شکل سازمانی کنار هم باشند.» فکر می‌کنم که اساساً سیاست من همواره همین بوده است، اما همچنان بر شهر تأکید دارم چراکه اغلب همکاران چپ‌گرا در جنبش‌های مارکسیستی و سوسیالیستی صرفاً می‌خواهند بر تولید و جنبش کارگری تأکید کنند تا به وضعیت طبقه‌ی کارگر در شهر به طور کلی.

هانری لوفبور، شما و دیگر جغرافیدانان مارکسیست بحث کرده‌اید که چه‌طور شهرها و محیط مصنوع به طور عام مکان‌های انباشت، عمدتاً از طریق سلب مالکیت، با بالابردن قیمت زمین و مسکن در بسیاری شهرهای جهان به طور روزافزونی طبقه‌ی کارگر و مردم تهی‌دست را به بیرون می‌رانند، به حاشیه‌ها یا گتوها و زاغه‌ها. امکاناتی مفهومی که بتواند در مبارزات اجتماعی بر سر محیط مصنوع به ما کمک کند چه هستند؟

بله، حتی صرف‌نظر از شیوه‌ای که شهر میدانی برای انباشت سرمایه می‌شود، علاوه بر آن میدانی برای تحقق سرمایه است و نیاز دارید این مبارزات را باهم به پیش ببرید. هرچند، همان‌طور که می‌گویید، لوفبور، خودم و دیگران گفته‌ایم که مدار ثانوی سرمایه وجود دارد که در آن جریان‌های پول صرف شهرسازی می‌شود. ساختن شهر به همان اهمیت ساختن چیزها در کارخانه است. ما آن‌قدر توجه نمی‌کنیم که چه کسی شهر را می‌سازد و چه‌گونه شهر ساخته می‌شود. در این روزها، نیروهای کار اغلب غیررسمی و موقتی هستند – آنان در حرکت‌اند، سخت بتوان سازمان‌شان داد. به خاطر این که کار صنعتی خیلی کاهش یافته است، بسیاری شگفت‌زده‌اند که «طبقه‌ی کارگر کجاست؟» پاسخ آن است که باید مفهوم طبقه‌ی کارگر را شامل کسانی دانست که درگیر تولید و بازتولید زندگی شهری‌اند.

توضیحات یا موضوعات دیگری برای همه‌ی کنشگرانی که این‌جا نیستند لازم می‌دانید؟

نه، من یک قاعده داریم که هیچ‌گاه به کنشگران محلی در مورد وضعیت محلی‌شان توصیه نکنم چون آنان بسیار بهتر از من می‌دانند که چه می‌کنند.

(۱) اشاره‌ی هاروی به شیوه‌ی قانونی تأمین مالی کارزارهای انتخابات ایالتی، دولتی و محلی در آمریکا که بر اساس قانون مالی کارزارها که کنگره تصویب کرده و کمیسیون فدرال انتخابات مجری آن است انجام می‌شود. بخش عمده‌ی تأمین مالی این کارزارها را شرکت‌های خصوصی انجام می‌دهند. (م.)

گفتگوی بالا ترجمه‌ای است از:

Hiba Bou Akar and Nada Moumtaz, On Why Struggles over Urban Space Matter: An Interview with David Harvey, (Jadaliyya) (۱۵ November ۲۰۱۳).

رشد نژاد پرستی در اروپا

گفتگو رادیو فرانسه با مهرداد درویش پور

تشدید مسلمان‌ستیزی در این کشورها باعث تقویت نیروهای افراطی هوادار اسلام سیاسی در میان مهاجرین خواهد شد. به این ترتیب افراطیون مسلمان و افراطی‌های مهاجرت‌ستیز برهم اثر مثبت می‌گذارند و باعث رشد متقابل یکدیگر می‌شوند.

[برای خواندن مطلب و شنیدن گفتگو](#)

آقای روحانی زاییده کدام سیاست داخلی است و مذاکرات هسته‌ای

گفتگو با فرهنگ قاسمی

[این گفتگو را بشنوید](#)

آن چه که در صد روز اول روشن شد!

تقی روزبه



معلوم شد که مأموریت ویژه روحانی گشایش قفل تحریم نفت و مراودات بانکی و مالی بوده است که رژیم را با خطر حناق مواجه کرده است. باین اعتبار سایر حوزه های اجتماعی و فرهنگی و یا سیاست گذاری ربط چندانی به دولت نداشته و اوضاع طبق دستورالعمل های اتاق فرمان دولت موازی و یا از طریق عناصر مهندسی شده کابینه رسمی پیش برده خواهد شد.

آزادی هم چنان در کُماست و عدالت هم چنان زخمی است!

این روزها دولت روحانی بر طبق آن چه که در کارزار انتخاباتی اش وعده داده بود مشغول تهیه بیلان صدر روز اول خوداست. اما برآستی او چه چیزی را می خواهد گزارش بدهد؟ ویرانه ای را که تحویل گرفته است؟ یا ردیف کردن مشتی ادعاهای واهی پیرامون دست آوردهای ناموجود و دادن وعده و وعید های تازه به آینده ای نامعلوم برای دمیدن روح تازه به کالبد جامعه و به دولت تدبیر و امید؟.

بهر حال بنظر می رسد که حتی اصلاح طلبان و حامیان روحانی هم در دفاع از "این دستاوردها" چندان قاطع نبوده و دچار لکنت زبان شده باشند. سخنانی را که اخیراً محمد خاتمی و عبدالله نوری و شماری دیگری از این جماعت در مطبوعات، در باره منتفی شدن آزادی زندانیان سیاسی در عید غدیر و نسب به بی تفاوتی دولت روحانی در این باره بر زبان راندند، و یا مثلاً نکاتی که پیرامون افزایش تورم نگاشته و برخی موارد دیگر نگاشته می شود، نشان از این نارضایتی ضمنی دارد. گرچه آنها در مجموع در تلاش توجیه آن بدلیل میراث بجای مانده از دولت قبلی و کارشکنی افراطی ها هستند. بهر حال این نوشته به نوبه خود به پیشواز این بیلان دهی رفته و لیست ۸ گانه ای از این "دست آوردها" ارائه کرده است.

دست آورد ها از جنس اشباح ناپیدا نیستند و اگر واقعا دستاورد باشند، نمی توانند لمس نگردند. مدعای این نوشته آن است که دستاوردهای زیر لمس شده اند!:

۱- روشن شد که مهندسی فقط محدود به انتخابات نبود و شامل مهندسی کابینه و عبوروزراء پیشنهادی از پل سراط مجلس اسلامی نیز می شده است. این مهندسی تا گزینش آخرین و چهارمین وزیرپیشنهادی ورزش- یعنی شروع پایان صدروزاول ادامه داشت! البته احساس مسؤولیت مجلسیان نسبت به کابینه وعملکرد آن برخلاف بی حالی و انفعال دوره گذشته، چنان بالارفته است که احضاروزراء برای پاسخ گوئی به کمیسیون های مجلس به یکی از مشغله های جدید نمایندگان تبدیل شده است که آخرین آن وزیرارشاد است و بیم آن می رود که دولت روحانی قبل از آن که بیلانی از عملکرد صدروزه بدهد، برخی از وزراء پایشان به استیضاح هم کشیده شود!

۲- روشن شد که تورم هم چنان می تازد و ایران در این میدان نیزمدال پرافتخارترین ها را برسینه دارد!. تورم از مرز ۴۰% نیز گذشته و "نامرد" هم چنان سرايستادن ندارد!. جالب آن که با پدیده تازه ای بنام پیشی گرفتن نرخ تورم روستاها برشهرها مواجه شده ایم!. ظاهرا شاهد خشم روستائیان هم خواهیم شد که باید دید این خشم کجا و چگونه بیرون خواهد زد. درموردبیکاری هم بخاطرتکان نخوردن اقتصاد، نه فقط گره ای از کارگشوده نشد و معضل دستمزدها و بیکارسازی ها هم چنان گریبان شاغلین را گرفته است، بلکه هشدار نسبت به وقوع سونامی بیکاری- با رقم تکاندهنده بیش از ۷ میلیون نفر- باورود جوانان و تحصیل کردگان چندسال اخیر به بازارکار- بگوش می رسد. داشتن شغل به بهبودفضای کسب و کارموکول شده و این یکی هم در گروامتیاز دادن به سرمایه داران و سرمایه گذاران و این هم به گشایش در فضای مناسبات جهانی منوط شده است. فعلا چیزنقدی درچنته حضرات برای حل این معضل بجز وعده های نسیه و ایجاد امید به آینده وجود ندارد.

۳- معلوم شد که دولت و کل رژیم در اولین فرصتی که بتوانند، خود را از شر پرداخت یارانه های نقدی (و کلیت یارانه ها) رها خواهند کرد. چرا که یارانه ها به عنوان منشأ شر و نقدیندگی و تورم شناسائی و دراصل این بخشی از سیاست نزارساختن بخش عمومی به سود بخش خصوصی است. مگر نه این است که اگر در دور قبل به اسم "نان" آزادی را آجرکردند، این بارقراراست که به اسم "آزادی" نان را آجرکنند؟. باین ترتیب روندحذف کامل نفت از سفره مردم، که با

شگرد حذف یارانه ها و پرداخت نقدی (و شروع افزایش پرشتاب قیمت ها) شروع شد، اکنون نفس های آخر را می کشد و تأمین وجوه لازم برای آن در یک دولت نیمه ورشکسته و دارای کسری بودجه عظیم (بیش از صد هزار میلیارد تومان و نیز بدهی پانصد هزار میلیاردی دولت)، به معضل و دغدغه بزرگ هرماه تبدیل شده است؛ پس بهتر نیست که برای زدودن درد، دندان را از بیخ و بن برکنیم و خود را راحت کنیم و بگوئیم اصلاً یارانه بی یارانه! تنها عاملی که تاکنون موجب عدم قطع یارانه ها شده است، نگرانی از شورش های اجتماعی و تداوم شرایط نامطلوب برای سلب آن چیزی است که مردم به نوعی "حق طبیعی" خود می دانند. از همین روقطع آن ها به شرایطی موکول شده است که منحنی صعودی تورم و وخامت اقتصادی تاحدی کنترل شده و سیر معکوس پیدا کند. گرچه این واقعیت دارد که این یارانه ها اگر حذف هم نشوند عملاً خاصیت خود را هم چون برف در آفتاب تموز تورم عنان گسیخته از دست می دهند! بهر حال بیرون کشیدن درآمد نفتی از سفره مردم، یعنی آن سهمی که طی دهها سال در این کشور از ثروت عمومی و از نفت می برده اند، در بست صرف پروار کردن لایه های ممتاز و نظرکرده رژیم و پرکردن جیب گشاد کمیته های گوناگون و نهادهای امنیتی و نظامی تحت کنترل ولی فقیه خواهد شد!.

بطور کلی با کنار رفتن برخی پرده ها و روشن شدن وضعیت اقتصادی با آمار و ارقام، معلوم شد که بیلان و میراث دولت قبلی جز تحویل یک ویرانه کامل و یک سرزمین سوخته نبوده است. این ویرانی همه جانبه و فراگیر بوده و در حوزه محیط زیست کمتر از حوزه های اقتصادی نبوده است. در یک کلام ایران به نفس تنگی دچار شده و در این سرزمین لعنت شده باران رحمت هم به نزول سمومات آسمانی تبدیل گشته و خلق اله را روانه بیمارستان می کند! گوئی خشم خدا بر این سرزمین و مردم در نظامی که بنیان گذارش-رهبر مذهبی سیاسی آن از ماه پا بردوش مردم نهاد، قصد آرام گرفتن ندارد! آبدارچی عوض شد اما آبدارباشی - مادام العمر و مسبب اصلی ویرانی ها همچنان - سرور مرگنده برصندلی ریاست نشسته و چپ و راست- حتی بیشتر از گذشته!- فرمان صادر می کند و کسی هم جرئت نمی کند که باو بگوید حضرت آقا بالای چشمت ابروست!.

۴- معلوم شد که ورود به منطقه مین گذاری شده اقتصاد سایه، موازی و خارج از حسابرسی، یعنی همان بخش های تحت کنترل خامنه ای و انواع بنیادهای ریزو درشت تحت امر او و یا نهادهای نظامی و امنیتی که دهها اسکله اختصاصی برای ورود و خروج کالا و قاچاق دارند هم چنان

ممنوع است. قلمروی که علیرغم نکبت رکودِ تورمی و تحریم که توأمان نصیب مردم و اشاعه فقر و تباهی و بی خانمانی می شود، برای آنها دارای برکت و رشد نجومی صدها میلیاردلاری ثروت بوده است که لامصب هرچه پروارتر می شوند اشتهایشان هم بیشتر می شود! چنان که این روزها خبرگزاری رویتر گوشه هائی از این خوان نعمت بی کران را رسانه ای کرده است. چنین عرصه ای سوای مقادیر عظیمی که بطور رسمی از بودجه عمومی می مکد، زیربنای اقتدار بارگاه ولایت فقیه را تشکیل می دهد که مکنده شیر جانی آدمیانی به وسعت یک مملکت ۸۰ میلیونی است. در جامعه ما بدون جراحی این غده سرطانی و این اقتصادِ سیاسی ولایت مطلقه، نمی توان سخن از بهبود واقعی و پایدار در شاخص های اصلی اقتصادی و سیاسی و اجتماعی به میان آورد. و البته که عدم ورود به این عرصه خط قرمز همه جناح هاست و کسی لام تا کام حرفی از آن نمی زند. سوای نابسامانی های اقتصاد رسمی ارقام نجومی اقتصاد سایه و تحت کنترل دستگاه ولایت مطلقه نشان دهنده آن است که حتی ادامه یک روزسلطه سیاه این نظام سراپا گندیده و طفیلی برجامعه با چه هزینه های گزافی همراه است. در کنار آن آآآآ یک قلم هزینه صدها میلیاردی تأسیسات هسته ای با هوس تأمین اقتدارِ ملک ولایت فقیه در برابر دشمنان، که اینک زیر فشار جهانی برای برچیدن و خلع سلاح شدن و دود شدن و هوارفتن این سرمایه های اتلاف شده قرارداد، تنها بخشی از آن هزینه های نجومی است که تداوم نکبت استبداد مطلقه بر ما تحمیل کرده است. هزینه های انسانی و فرهنگی و غیرمادی هم که جای خود دارد و کسی را یارای تخمین آن بزبان ارقام نیست.

۵ - معلوم شد که با آمدن روحانی کارو باردولت سایه و باصطلاح پنهان مجدداً روبه رونق نهاده است! بساط دولت پنهان و ایجاد "هرنه روز یک بحران" بیش از پیش پهن می شود. پس سنکوپ شدن آن بنده خدا در آستانه انتخابات و ایستادگی اش در برابر فشارهائی که او را تشویق به نام نویسی می کرد و این که اگر هم بفرض از خوان اول بتواند رد شود، همان خانی که هاشمی هم در پشت آن متوقف شد، در صورتی که رئیس جمهور شود با گیرکردن در میان دو سنگ آسیاب یعنی هم صف آرائی آشکار این قدرت ها برای کارشکنی و فلج کردن دولت او از یکسو و هم انباشت مطالبات و انتظارات مردم از سوی دولت او ازسوی دیگر، وضع اصلاح طلبان بدتر هم می شود و از همین رو آمدنشان به روی صحنه به مصلحت نیست. او با همین استدلال توپ را به زمین اعتدال گرایان انداخت. اما آیا اعتدال گرایان هم در برابر این نوع کارشکنی ها بیمه بودند؟ بهرحال از بیلان این صدروزه هم یکی آن

است که قوه قضائیه مجدداً جان تازه ای گرفته و درهمیاری با مجلس به ستاد رسمی و "قانونی" توطئه های بخش باصطلاح غیرانتخابی حاکمیت و ایجاد بحران و سرکوب بیشتر تبدیل شده و آماده است تا هرتنابنده ای را که تصور کند که گویا قرار بوده در پی انتخابات تغییراتی در اوضاع و احوال کشور و معیشت مردم صورت گیرد، شيرفهم کند که دچار توهم و خودفریبی شده است. راه اندازی معرکه مرگ برآمریکا در ۱۳ آبان با ابعادی پرشکوه تر از گذشته به عنوان بخشی از اقدامات ستاد بحران ساز، از شمار مضامین تازه ای است که دولت سایه پیدا کرده است! باید در کنار کارشکنی های "قانونی" منتظر اقدامات "فراقانونی" آنها نظیر بسیج کفن پوشان و اقدامات پنهان و آشکار نهادهای اطلاعاتی و امنیتی بود. به محاق بردن آزادی وعده داده شده شماری از زندانیان سیاسی بخشی از همان راهبردی است که بر طبق آن باید هرگونه بارقه امید و انتظار تغییر را خاموش کرد و اجازه نداد که روی مردم زیاد شود. ولایت مطلقه بدون این گونه اقدامات ایذاتی و فلج کردن سیستماتیک هر غیرخودی، قادر به ایستادن روی پای خود نیست. حیات و ممات او در گرو امحاء "هردیگری" است که از ذات او مایه نمی گیرد و ذوب در بارگاه ولایت نیست.

۶- معلوم شد که مأموریت ویژه روحانی گشایش قفل تحریم نفت و مراودات بانکی و مالی بوده است که رژیم را با خطر حناق مواجه کرده است. باین اعتبار سایر حوزه های اجتماعی و فرهنگی و سیاست گذاری ربط چندانی به دولت نداشته و اوضاع طبق دستورالعمل های اتاق فرمان دولت موازی و یا از طریق عناصر مهندسی شده کابینه رسمی پیش برده خواهد شد. باید برای همه روشن شود که مملکت صاحب دارد و پرواز هر پشه ای هم در این مرز و بوم به اذن او ممکن می شود تاچه رسد مثلاً به تماس تماس تلفنی با یک دولت مردم خارجی و یا نشست و برخاست رئیس دولت و یا وزیر او با یکی از سران اهالی کفار که اصلاً و ابداً نمی تواند بدون اجازه آقا و در نظر گرفتن امیال ایشان صورت گیرد.

۷- معلوم شد که روزنامه هائی که سکانداران قدرت آن ها را زنجیره ای و از گریخته از تیمارستان می پندارند، حق انتشار ندارند. توقیف بهار و دستگیری نویسنده یک مقاله که زبانش لال! بخود جرئت داده بود به مناسبات عید غدیر با آرام ترین و محترمانه ترین لحن چند کلمه ای پیرامون انتخابی بودن ولایت بنویسد، هم چون زمین لرزه ای به قدرت ۸ ریشتر کل ارکان نظام را به لرزه افکند و چاپ کننده و گوینده را یک جا کن فیکون کرد. طوفان خشم بارگاه قدرت، این بنده

خداها را که تصوری کردند تغییری در اوضاع و احوال صورت گرفته و می توانند سرخود را اندکی از لاکشان بیرون بیاورند، روانه زندان ساخت. بیاد داریم که خمینی هم در نمونه ای دیگر چگونه فتوای قتل زن پرسش شونده ای را که در یکی از برنامه های صدا و سیما جرئت کرده بود بجای حضرت زهرا اوشین را الگوی زن بنامد صادر کرد. البته آن مورد با استناد به این که گردانندگان و پرسش شونده قصد عمد و یا توهین نداشته اند (بوساطت قوه قضائیه که مأمور به پیگیری آن شده بود)، مشمول عفوملوکانه قرار گرفت و برخی از دست بکاران رادیو هم به چند سال زندان محکوم شدند تا بدانند که مالیات اسائه ادب و لوناخواسته به امر ولایت تاجه میزان مالیات دارد! اما در برابر توقیف روزنامه بهار (که خود وزارت ارشاد و هیئت نظارت در آن دخیل بود) و دستگیری نویسنده مقاله، دریغ از یک اعتراض کوچک و رسمی از جانب دولتی که وعده ایجاد فضای غیر امنیتی و باز و مبتنی بر قانون داده بود. روزنامه میهن و نشاط و ... همگی در آستانه انتشار دچار سانحه مغزی شدند. پس عرصه گشایش رسانه ای نیز هم چنان در محاق قرار دارد.

۸- روشن شد که چرخش موتور ماشین اعدام شتاب بیشتری گرفته است. تعداد اعدام ها و میزان خشونت رژیم چند برابر گشته است. گویا مردم باید تاوان گفتگو با شیطان بزرگ با دست های چدنی را هم بدهند، تا مبادا که با شکستن تابوها رویشان زیادد شود و توقعات تازه ای پیدا کنند. در حوزه زنان دولت تدبیر و امید از همان لحظه اول با چینش یک کابینه صد درصد مردانه گریه را دم حله گشت و آه از نهاد خیلی که به گشایشی در این حوزه دل بسته بودند در آورد. تصویب ازدواج فرزند خواندگی توسط مجلس نیز برشوری این آش افزود. طرح نطرسنجی از مردم پیرامون حل معضل هسته ای به عنوان ضد حمله در برابر تهاجم گسترده ای که از سوی بخش های از جناح حاکم بویژه پس از سخنان خامنه ای پیرامون عدم تأیید تماس تلفی و دیدار با مقامات آمریکائی بوجود آمده بود، ظاهراً با لابی گری در بالا و پائین کشیده شدن نسبی فتیله مخالفت ظاهراً منتفی شد تا کسی گمان مبرد که خدای نکرده دولت اعتدال نیز به نوعی خواهان ترکیب فشار از پائین با چانه زنی در بالاست.

ظاهراً تنها موفقیت دولت روحانی را تاجائی که به شاخص های کلان برمی گردد، باید همین شکستن آشکار تا بوی گفتگو با آمریکا دانست که چالش با آن از دیر باز بخشی از هویت وجودی رژیم را تشکیل می داده است. علت هم در اصل بدلیل هم پوشانی ولوتاکتیکی این اقدام با

خواست و منافع کل نظام درگشایش نفتی و بانکی است و این که بدون دیدن کدخدا امکان پیشرفت در حل این معضل ناممکن بوده است. بجز این مورد که هنوز هم در گام های آغازین خود قرار دارد و لااقل تا کنون فاقد دستاورد محسوسی مگر برخی تأثیرات روانی بر بازار و برانگختن برخی امیدها بوده است، حتی ممکن است کل این "معامله قرن" به آش نخورده و دهان سوخته یعنی تن دادن به خلع سلاح هسته ای در ازاء نادیده گرفتن جنایت هایش در داخل منجر شود. سوای امیدها و خوش بینی های برانگیخته شده در حوزه مناسبات بین المللی، پرده برداری نسبی از ویرانه تحویل گرفته شده را که البته به عنوان پوشش و دستاویز مناسبی برای توجیه عدم وعده های داده شده برای صدروز اول مورد استفاده قرار می گیرد را باید ظاهرا مهمترین دستاورد صدروزه دولت امید و تدبیر بشمار آورد.

حالا با این اوصاف پرسیدنی است که دولت روحانی با تشکیل چندین و چندین گروه کار و صرف کلی انرژی برای تهیه بیلان صدروزه چه چیزی را می خواهد گزارش کند؟ اگر او نخواهد به چشم مردم خاک به پاشد، قاعدتا باید به واقعیت های فوق و تشکیل ستاد بحران و سرکوب اشاره کند. اما از آن جا که بخشی لاینفک از نظام بوده و لابی گری در بالاتاکتیک اصلی اوست، بعید است که بخود چنین جرئتی بدهد. پس آیا بهترینست که لااقل از خیرگزاری که جز تحریف و ردیف کردن ادعاهای نادرست برای روسفید کردن چهره نظام و دولت تدبیر و امید و دادن امیدها و وعده های کاذب چیز دیگری نخواهد بود، بگذرد؟ تا لااقل با عدم گزارش خود نارضایتی ضمنی اش را از کارشکنی ها و سیرو قایع رویدادها نشان داده باشد. دریک کلام، آزادی هم چنان در کماست و عدالت هم چنان زخمی است!

و اما درسی هم که ما مردم می توانیم از بیلان این صدروزه بگیریم خیلی ساده همان درس اول تاریخ است: جز با همت خویش و بدست خود، بجز تقویت آگاهی و هوشیاری و سازمان یابی امان پیرامون مطالبات به حقمان، و بدون مبارزه پیگیر و بی وقفه امان برای تحقق آن ها و بهره گیری از فرصت ها و تقویت همبستگی و متحد کردن صفوف خود نخواهیم توانست همای آزادی و عدالت را بدست آوریم!

رمز گشایی دین نهادینه شده ی شیعه

سخنران گرامی، آقای کامران به موردی مهم که همان نهادینه شدن خداپرستی در سرشت انسانیت؛ بی توجهی نموده و اینکه انسان بدلیل در معرض نابود شدن، همواره به قدرتی بالاتر از خود برای در امان بودن پناه برده تا در نهایت برای خود خدایی یکتا را ساخته و در کمال بی توجهی به گفته ی اقبال آشتیانی راه شتابزدگی را با اینهمه تعصبی که جامعه ی ایران دارد را در پیش گرفته اند. عباس اقبال آشتیانی در نوشته هایش کراراً بیان نموده که انسان ذاتاً خداجوست و باور آقای کامران یک حلقه ی مفقوده دارد و به گفته ی آقای شجاع الدین شفا همان حلقه ی آگاهی دادن و بازهم دادن آگاهی است که انسان بتواند به آن مرحله از آگاهی برسد که خدایش و عشقش چیست و خرافه های دینی را در خود بزدايد و دکان دینداران از طریق آگاهی و خرد جمعی انسانی تخته گردد. آنوقت است که انسان ایرانی با شرایطی که در سیاست جامعه ی کنونی ایران باشسته رفتگی بهتری به حقوق شروندی خود آشنا می گردد و در نهایت با رایج شدن خود بخودی لائیسیتة از انفعال و بی حرکتی بیرون می آید و در پی ابتدائیتترین مطالبات و حقوق و کرامت انسانی خود به حرکتی جمعی دست می زند و گروههای مردمی براساس این باور متکامل، همانند رودخانه هایی میشوند که به دریایی از اقشار گوناگون جامعه ی ایران منتهی میشود و اساس هر نوع حکومت دیکتاتوری را واژگون خواهد نمود. باسپاس